

رساله در جواب سؤالات آقا اسدالله نراقی
از عبارات کتاب مبارک «ارشاد العوام»

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی
مرحوم آقای حاج میرزا محمدباقر صمدانی
اعلی الله مقامه الشریف

در بعضی نسخه ها آمده است که این رساله را مرحوم میرزا علی محمد (مرحوم شهید) به فرمایش مرحوم سرکار آقا اعلی الله مقامه الشریف در جواب سؤالات آقا اسدالله نراقی نوشته اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی . چون یکی از برادران ایمانی سؤالی نموده بودند لهذا عبارات سؤال را عنوان نموده ، جواب در تلو آن عرض می شود .

سؤال: اولاً آنکه خداوند عالم جلّت عظمتہ و عمت نعمتہ بندگان خود را به چهار مراتب انسانیت که مقام جسم و مقام نفس و مقام عقل و مقام فؤاد باشد مکلف به عبادت فرموده و عبادت جسم را سرکار بندگان خدام اجل امجد روحی لموالبه الفداء به طور اجمال در کتاب مبارک «ارشادالعوام» بیان فرموده اند ، مرحمت فرموده عبادات نفس و عقل و فؤاد را به بیان خاص به عز اختصاص مفتخر و سرافرازم فرماید که از آن سودیم حاصل آید و خاطر آسوده شود .

جواب: عرض می شود که خداوند عالم جل شأنه هر چیزی را آفریده و هر یک را به کاری مخصوص نموده که آن کار به طور سهولت از آن برمی آید و از هر چیز همه کار بر نمی آید چنان که چشم را از برای دیدن و گوش را از برای شنیدن آفریده و از گوش دیدن و از چشم شنیدن بر نمی آید ، پس خداوند هم هر چه را که تکلیف نموده ، تکلیف نموده به آن کاری که از آن برمی آید و همان کار را عبادت و اطاعت آن قرار داده و

تکلیف ما لایطاق به چیزی نفرموده چنان که در کتاب مستطاب خود می فرماید: **لایکلف الله نفساً الا وسعها و لایکلف الله نفساً الا ما آتیها** پس معلوم شد که خداوند چیزی را که به کسی نداده و کاری را که در وسع کسی نگذارده از او نخواست. حال از آن جمله است نفس و عقل و فؤادی که خداوند در انسان آفریده و این سه مقامات و سه مشعر از مشاعر انسانیت است و خداوند از برای هر یک از آنها کاری و عملی مقرر فرموده که آن کار و آن عمل مخصوص آن مقام است به طوری که کار هر یک از دیگری بر نمی آید و هر یک مخصوصند به عمل خود. پس نفس؛ مشعر علم است و عقل؛ مشعر یقین است و فؤاد؛ مشعر محبت است و بسی واضح است که تحصیل علم که کار نفس است غیر یقین است که کار عقل است و محبت که کار فؤاد است غیر از هر دوی آنها است چرا که می بینید که چه بسیار چیزها که علم به آن دارید ولیکن یقین به آن ندارید چنان که علم دارید مثلاً که حال روز است و در اثبات آن استدلال ها دارید و در مقام علم شکی در روز بودن ندارید لکن اگر این مطلب را نزد عقل ببری نمی تواند یقین کند که حال روز است به جهت آنکه شأن عقل تحصیل یقین است و یقین بالاتر از علم است و استدلالات علمی که کار نفس است به کار عقل نمی خورد چرا که عقل هم استدلال می کند که چه بسیار می شود که شخص در خواب می بیند که روز است و شکی در روز بودن ندارد و اگر کسی بگوید که شب است استدلال ها می کند و قسم ها می خورد که حال روز است و وقتی که بیدار می شود می بیند که شب بوده و اینها همه خواب بوده. حال چه می شود که این

استدلال‌ها که نفس می‌کند از این قبیل باشد ولیکن شأن خود عقل تحصیل یقین است به این طور که می‌گوید که کل، اعظم از جزء است و شب، غیر از روز است و از این جور یقینات را درک می‌کند و می‌بینی که کسی نمی‌تواند شبهه کند که هر کلی اعظم از جزء آن است و روز غیر از شب است و امثال اینها چرا که اینها از یقینات است و در یقینات خلاف راهبر نیست چنان که می‌بینی. و اما فؤاد مرتبه آن فوق مرتبه نفس و عقل است و اول خلق خدا است در هر چیزی و اصل و حقیقت هر چیزی است و اول کلمه ایست که خداوند در اول کتاب ملک خود نوشته چنان که در حدیث قدسی می‌فرماید **کنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف** پس این فؤاد همان کلمه احببت است و خداوند آن را به جهت محبت آفریده، پس اوست محب حقیقی و کار آن دوستی و الفت و یگانگی و اتحاد و یک‌رنگی است و شکی نیست که دوست داشتن چیزی را غیر یقین داشتن به آن است و یقین داشتن به چیزی غیر علم داشتن به آن است. چنان که می‌بینید که ممکن است که انسان علم به چیزی داشته باشد ولیکن یقین به آن نداشته باشد و می‌شود که علم به چیزی داشته باشد و یقین هم به آن داشته باشد و مع ذلک دوست ندارد آن را. پس از آنچه عرض شد معلوم شد که علم که کار نفس است غیر یقین است که کار عقل است و محبت که کار فؤاد است غیر هر دوی آنها است. و سابقاً عرض شد که خداوند چیزی را تکلیف نمی‌کند مگر به کاری که در وسع آن است و از آن برمی‌آید. پس خداوند تکلیف نفرموده نفس انسانی را مگر به تحصیل نمودن علوم دینیه حقه اصولاً و فروغاً از اشخاص که

بیان کننده تکالیف و شرایعند و از مقامات و صفات ایشان و فرمایشات
 ایشان از فرایض و محرمات و مندوبات و مکروهات و مباحات، پس این
 است عبادت نفس. و اما عبادت عقل آن است که یقین کند به جمیع آنچه
 عرض شد و اعتقاد به همه آنها داشته باشد. و اما عبادت فؤاد آن است که
 دوست بدارد خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین را و همچنین
 دوست بدارد شیعیان ایشان را و دوست بدارد اوامر ایشان را به اینکه
 اطاعت کند و دوست بدارد نواهی ایشان را به اینکه اجتناب کند از همه
 آنها. پس چون معلوم شد که شأن نفس تحصیل علم است و شأن عقل
 تحصیل یقین است و شأن فؤاد تحصیل محبت است، بدان که هر آیه و
 حدیثی که در کتاب و سنت وارد شده در تحصیل علم و اجتناب از جهل،
 مخاطب به آنها نفوس مردم است و هر آیه و حدیثی که در تحصیل یقین و
 اجتناب از شک و ریب وارد شده، مخاطب به آنها عقول مردم است و هر
 آیه و حدیثی که در آنها امر به محبت شده، مخاطب به آنها افئده مردم. و
 از جمله آیاتی که متعلق به فؤاد است آنکه خداوند می فرماید **قل لا اسألكم**
عليه اجر الا المودة في القربى و می فرماید قل ان كان آباؤكم و ابناؤكم و
اخوانكم و ازواجكم و عشیرتكم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون
كساده و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله
فتر بصوا حتى ياتي الله بامر و الله لا يهدى القوم الفاسقين و در آیه دیگر
می فرماید يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف ياتي الله بقوم
يحبهم و يحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في
سبيل الله و لا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله واسع

علیم و باز در آیه دیگر می فرماید و من يتول الله و رسوله و الذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون . پس از این قبیل آیات و اخبار بسیار وارد شده و مخاطب به همه آنها فؤاد است چرا که فؤاد مشعر محبت است و محبت از سایر مشاعر بر نمی آید ، پس این است عبادت فؤاد و تکلیفی که خداوند به او فرموده .

سؤال : و ثانیاً آنکه در کتاب مبارک «ارشاد العوام» در قسمت دوم در بیان ندای چهار گانه می فرمایند پس آنکه در خلقت اول است باید در عالم پیدایی آخر بیفتد چنان که دانستید و تو بین که اول توحید در عالم پهن شد بعد از آن نبوت آشکار گشت و آن بعد از آن بود که فهم مردم بیشتر شد و بعد از آن سرّ رکن رابع و شرط ثالث پیدا شد بعد از آنکه قابلیت مردم زیادتر شد و ادراک ایشان بالاتر رفت ، پس معاینه دیدی که اول توحید آشکار شد بعد نبوت بعد ولایت بعد رکن رابع . پس معلوم شد که رکن رابع اول بوده که آخر پیدا شد . عنایت فرموده بیان فرماید که شرط ثالث چیست و چه معنی دارد ؟

جواب : عرض می شود که جناب سائل مقصودشان شرح همه عبارات نیست و این عبارات را به جهت پروراندن سؤال خود ذکر کرده اند و سؤال از عبارت شرط ثالث نموده اند که چیست و چه معنی دارد ؟ پس عرض می شود که توحید اصل است و از برای آن سه شرط است : شرط اول نبوت است و شرط ثانی امامت است و شرط ثالث ولایت است و هر

کس اقرار به این سه شرط نداشته باشد توحید او صحیح نیست، پس به این جهت رکن رابع را شرط ثالث فرموده‌اند.

سؤال: حب و بغض چه معنی دارد و در مراتب معرفت کجا واقع است و عالم آنها چه عالم است؟ به طور تفصیل شرح فرماید.

جواب: عرض می‌شود که معنی محبت آن است که کسی به کسی یا چیزی به چیزی میل داشته باشد و میل حاصل نمی‌شود در میان دو چیز مگر آنکه مناسبت و مجانستی در میان آن دو چیز باشد. و سبب میل، آن است که هر گاه دو چیز مجانس با هم قرین شوند از یکدیگر تقویت می‌جویند و مقارنه آنها باعث دوام و بقای آنها خواهد بود و نشاط هر یک در آن است که قرین و مجاور دیگری باشد چرا که مناسبت و مجانست چیزی با چیزی سبب انس آن دو چیز به یکدیگر می‌شود. و اما معنی بغض و عداوت آن است که دو چیز یا دو کس از یکدیگر منافرت داشته باشند و سبب منافرت آن است که آن دو از حیث جنسیت و رتبه و طبع ضد یکدیگر باشند به طوری که مناسبت و جهت جامعه در میان آن دو نباشد، پس این دو ضد اگر قرین یکدیگر شدند هر یک از آنها مفنی دیگری خواهد بود، پس به این واسطه معرض و منافر از یکدیگر می‌شوند چرا که هر چیزی دوام و بقای خود را طالب است و از فناء و زوال و نیستی خود گریزان است. چنان که می‌بینی که آتش‌هایی که در عالم هستند چون همه از یک جنس و بر یک طبیعتند هر یک که بر دیگری وارد شوند باعث قوت و دوام آن خواهد شد و همچنین آب‌هایی

که در عالم است چون همه بر یک طبعند و از یک جنسند اگر قرین هم شوند یکدیگر را تقویت می کنند و هر یک سبب دوام و بقای دیگری هستند و لکن آب با آتش چون ضد یکدیگرند و جنسیت و مناسبتی در میان آن دو نیست، هر یک که بر دیگری وارد آید و غالب شود آن را فانی و مضمحل و نابود خواهد نمود. پس به واسطه سرّ جنسیت و مناسبت و مشاکلت و سرّ ضدیت و مخالفت و نقاضتی که خداوند به حکمت بالغه خود در میان خلق مقرر فرموده، میل و نفرت و دوستی و عداوت در میان خلق پیدا شد. پس هر چیزی مجانس خود را دوست می دارد و مایل به سوی آن است و ضد خود را دشمن می دارد و معرض از آن است؛

پس ذره ذره کاندرین ارض و سماست

جنس خود را همچو کاه و کهر باست

پس چون این مطلب را دانستی خواهی دانست سبب دوست داشتن دوستان و موالیان آل محمد، آل محمد (علیهم السلام) را چرا که خداوند دوستان و موالیان ایشان را از فاضل طینت ایشان آفریده چنان که امام (علیه السلام) می فرماید **ان شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا** پس شیعیان و موالیان ایشان (سلام الله علیهم) از جنس ایشانند و مناسب و مشاکل ایشانند و خواهی دانست سبب دشمنی اعداء آل محمد، آل محمد (علیهم السلام) را به جهت آنکه طینت آنها از طینتی ضد طینت آل محمد (علیهم السلام) خلق شده چنان که اخبار بسیار در این باب وارد شده پس به این جهت در میان آل محمد (علیهم السلام) و اعداء ایشان دشمنی و عداوت واقع شد. و اما آنکه مرقوم شده بود که حب و بغض در مراتب

معرفت کجا واقع است و عالم آنها چه عالم است؟ عرض می‌شود که جواب از این فقره در جواب سؤال سابق معلوم شد که مرتبه محبت مرتبه فؤاد است و عالم آن اعالی دهر و ادانی سرمد است زیرا که فؤاد مبدأ خلق است و مقام تعلق امر خداوند است به خلق و محل ظهور اسماء و صفات خداوندی است و مقام میل عالی است به سوی دانی. و عرض کردم که محبت به معنی میل است و چون فؤاد مبدأ است و اصل جمیع خیرات است از جمیع جهات خلاف منتهی است که اصل جمیع شرور است. پس این مبدأ و منتهی چون از جمیع جهات خلاف یکدیگرند ضدیت تامه در میان آنها به هم رسیده و از این جهت است که در میان مظاهر این دو اصل دشمنی و عداوت واقع شده و در جواب این فقره هم همین قدر از بیان کافی است چرا که مجال تفصیل نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين .
 قد تمت الرسالة فی اليوم السابع من الشهر الخامس من سنة التسعين من
 المائة الثالثة من الالف الثاني من الهجرة النبوية علی هاجرها الصلوة و
 السلام حامداً مصلياً مستغفراً.